

# گفتگوی تاریخی ناپلئون بناپارت و گوته

دکتر ناصر موفقیان



# مظهر فرهنگ عظیم یک ملت ضعیف و از هم گسیخته در برابر رهبر سیاسی و نظامی دولتی توانمند و پیروز

می‌فرمایید؛ به نظر خودمان ما هم بزرگمردان خاص خود را داریم: شیللر<sup>۶</sup>، لسینگ<sup>۷</sup> و ویلاند را احتمالاً آن اعلیحضرت می‌شناسند.

ناپلئون - اعتراف می‌کنم که آنها را اصلاً نمی‌شناسم. با این حال، جنگ سی‌ساله<sup>۸</sup> را خوانده‌ام، اگر بدان نیاید، آن را اثری ندیدم که جز بعضی سوگنامه‌های بازاری درخور تماشاخانه‌های بولوآهای ما بتوانند از آن الهام بگیرند.

گفته - اعلیحضرتا، من بولوآهای شما را ندیده‌ام، ولی حدس می‌زنم که نمایش‌های مخصوص عوام را در آنجا به صحنه می‌آورند؛ و واقعاً ناراحت‌م از اینکه یکی از شورانگیزترین نوابغ عصر جدید را شما این همه دست‌کم می‌گیرید.

ناپلئون - شما معمولاً در وایمار<sup>۹</sup> سکونت دارید. آیا آنجا محل اجتماع ادیبان و سخن‌سرایان آلمان شده است؟

گفته - قربان، در آنجا اهل ادب و هنر از پشتیبانی‌های خوبی برخوردارند؛ ولی در حال حاضر در وایمار، به جز ویلاند، شخصیت فرهنگی دیگری نداریم که در سرتاسر اروپا شناخته شده باشد، چون مولر<sup>۱۰</sup> عملاً در برلین سکونت دارد.

ناپلئون - من بدم نمی‌آید ویلاند را ببینم. گفته - اگر اعلیحضرت اجازه فرمایند او را احضار کنم، بی‌گمان هر چه زودتر خود را به اینجا خواهد رساند. ناپلئون - آیا به زبان فرانسه آشنایی دارد؟

گفته - بله، قربان، و ترجمه بعضی از آثارش به فرانسه را خودش شخصاً اصلاح کرده است.

ناپلئون - حال که اینجا هستید، باید هر شب به تماشای نمایش‌های ما بروید. برایتان بد نیست اجرای بعضی از سوگنامه‌های خوب فرانسوی را هم ببینید.

گفته - قربان، من حتماً این کار را خواهم کرد، و باید به حضورتان اعتراف کنم که خودم هم همین قصد را داشتم. من شخصاً چند نمایشنامه فرانسوی را ترجمه‌ام، بهتر بگویم، تقلید کرده‌ام.

در نیمروز دوم اکتبر ۱۸۰۸ میلادی بود که امپراتور فرانسه، ناپلئون بناپارت، در اوج قدرت و عظمت با یوهان ولفانگ گوته آلمانی، یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های فرهنگی جهان، در ارفورت<sup>۱</sup> ملاقات کرد. ناپلئون خود گوته را احضار کرده بود و در جمع حاضران که همه سرپا ایستاده بودند، چهره‌های مشهوری چون تالیران، وزیر خارجه و سیاستمدار کهنه‌کار فرانسوی، کنت دارو<sup>۲</sup>، مورخ و کارپرداز «ارتش کبیر» ناپلئون، و مارشال سولت<sup>۳</sup>، از فاتحان نبرد استرلیتز و فرمانده نیروهای فرانسوی در اسپانیا، دیده می‌شدند. ولی برتر از همه اینها، حضور رو در رو و افسانه‌آسای دو شخصیت بزرگ تاریخی، یعنی گوته و ناپلئون بود که با نگاه‌هایی ستایش‌آمیز به یکدیگر می‌نگریستند و با اعتماد به نفس و قدرتی همسنگ سخن می‌گفتند.

امپراتور ناپلئون به تنهایی سر میز غذای خود نشسته بود و جسته و گریخته با گوته سخن می‌گفت و نویسنده شهیر آلمانی، تحت تأثیر شخصیت خیره‌کننده و شهرت جهانگیر مخاطب خود به حالتی احترام‌آمیز در برابر او خردار ایستاده بود. بناپارت به واقع اطلاعات عمیقی درباره ادبیات آلمان نداشت و شاید در ته قلبش کریستف ویلاند<sup>۴</sup> را بسی برتر از گوته می‌شمرد - هر چند گه‌گاه به ظاهر خلاف این را می‌گفت.

متنی که در زیر می‌خوانید به واقع گزارش دقیق این ملاقات تاریخی است که به قلم یک شاهد عینی نام‌آور، یعنی تالیران<sup>۵</sup>، به رشته نگارش درآمده است.

ناپلئون - آقای گوته از ملاقات شما خوشوقتم. می‌دانم که شخصیت برجسته‌ای هستید. گفته - قربان، چنان که می‌بینم، هنگامی هم که آن اعلیحضرت در سفر هستند از عطف توجه به چیزهای جزئی باز نمی‌مانند.

ناپلئون - می‌دانم که شما سرآمد شاعران سوگنامه‌سرای آلمان هستید.

گفته - اعلیحضرتا، نسبت به کشور ما بی‌انصافی

ناپلئون - کدام‌ها را؟

گوته - محمد و تانکرڈ.

ناپلئون - می‌فرستم از رموزا ۱۱ بپرسند که آیا اینجا هنریشه‌هایی داریم که این نمایشنامه‌ها را به صحنه بیاورند. بسیار مایلم که شما اجرای این نمایشنامه‌ها را به زبان خود ما ببینید. شما به اندازه ما در مورد قوانین تئاتر دقت به خرج نمی‌دهید.

گوته - قربان، رعایت وحدت ۱۲ در اینجا مسئله‌ای اساسی محسوب نمی‌شود.

ناپلئون - سفر ما به اینجا را چگونه می‌بینید؟

گوته - قربان، بسیار درخشان، و امیدوارم که برای کشور ما مفید واقع شود.

ناپلئون - مردم شما خوشبختند؟

گوته - امیدهای بسیار در دل می‌پروراندند.

ناپلئون - آقای گوته، بهتر است در تمام مدت سفر ما در اینجا بمانید و تأثیر نمایش پر عظمتی ۱۳ را که برپا کرده‌ایم به رشته تحریر درآورید.

گوته - آه! قربان، برای این کار قلم و توانایی نویسنده‌ای از طراز نویسندگان بزرگ دنیای باستان مورد نیاز خواهد بود.

ناپلئون - آیا شما از دوستانان تاسیت ۱۴ نیستید؟

گوته - هستم، قربان، آن هم به شدت.

ناپلئون - ولی من، نه! اما بهتر است بحث در این مورد را به فرصتی دیگر موکول کنیم. به آقای ویلاند بنویسید که به اینجا بیاید. من بازدید او را در وایمار پس خواهم داد، چون امیر وایمار مرا بدانجا دعوت کرده است. از دیدن امیر بانوی وایمار بسیار مشعوف خواهم شد. زن بسیار شایسته‌ای است. خود امیر، مدتی بود بدمنشی نشان می‌داد، ولی تأدیب شده است.

گوته - قربان، اگر هم امیر واقعاً بدرفتاری کرده باشد، تأدیب او تا حدی غیرمنصفانه بوده است، ولی البته من صلاحیت قضاوت در مورد این گونه مسائل را ندارم. او حامی علم و ادب و فرهنگ است و همه ما باید سپاسگزارش باشیم.

ناپلئون - آقای گوته، امشب به تماشای نمایش ایفی ژنی ۱۵ بیایید. نمایشنامه خوبی است. با این حال، از آنهایی نیست که من بیشتر از همه دوستشان دارم، ولی فرانسوی‌ها ارزش زیادی برای آن قائلند. به علاوه، در جایگاه من، بسیاری از فرمانروایان و سلاطین اروپا را خواهید دید. آیا پرنس پریم را می‌شناسید؟

گوته - بله، قربان، تقریباً صمیمانه. ایشان بسیار

خوش ذوق، بسیار فاضل و بسیار سخاوتمندند.

ناپلئون - خب، امشب خواهید دید که چگونه سرش را روی شانه امیر وورتمبرگ ۱۶ خواهد گذاشت و به خواب خوش فرو خواهد رفت. آیا تا به حال امپراتور روسیه را دیده‌اید؟

گوته - نه، قربان، هرگز، ولی امیدوارم به ایشان معرفی شوم.

ناپلئون - زبان شما را بسیار خوب حرف می‌زند. اگر اثری درباب این ملاقات ازفورت تألیف کردید، باید آن را به او تقدیم کنید.

گوته - قربان، من اصولاً با این رسم بیگانه‌ام. از هنگامی که شروع به نوشتن کرده‌ام، این اصل را هم فرا راه خود قرار داده‌ام که مطلقاً تقدیم‌نامه ننویسم تا هیچ‌گاه به ندامت دچار نیایم.

ناپلئون - نویسندگان بزرگ قرن لویی چهاردهم چنین نبودند.

گوته - درست است، قربان، ولی آیا اعلیحضرت می‌توانند اطمینان دهند که آنان هیچ‌گاه به ندامت دچار نیامده‌اند؟

ناپلئون - وضع و حال آن کوتزبوی ۱۷ ناآرام به کجا کشید؟

گوته - قربان، می‌گویند که در سیبری است و آن اعلیحضرت از امپراتور الکساندر خواهند خواست که او را مورد عفو قرار دهند.

ناپلئون - آیا می‌دانید که من چنددان علاقه‌ای به او ندارم؟

گوته - قربان، او مرد بسیار بدبختی است و از استعداد و قریحه فراوانی برخوردار است.

ناپلئون - خداحافظ، آقای گوته.

ناپلئون: «از طرف من به آقای گوته سلام برسانید.»  
ماجرای گفتگوی تاریخی و کم نظیری که دربالا به نظرتان رسید مربوط به وقایع سال ۱۸۰۸ میلادی، یعنی هنگامی است که ناپلئون بناپارت، امپراتور فرانسه در اوج قدرت و شهرت، به تشکیل نوعی گردهمایی سران کشورهای اروپایی در ارفوت آلمان مبادرت ورزید. این گردهمایی در حقیقت نوعی نمایش جهانی قدرت نظامی و فرهنگی بود که از دیدگاه ناپلئون می‌بایست توانایی و عظمت امپراتوری او را به جهانیان نشان دهد. در این ضیافت‌ها و تشریفات و نمایش‌ها، بسیاری از امیران، پادشاهان، اشراف، فرمانروایان، به‌طور کلی، تمام دست

نشانندگان ناپلئون که با عناوین پر آب و تاب و هیبت‌انگیز مشخص می‌شدند، حضور داشتند. آکساندر اول، تزار سرتاسر روسیه نیز به این گردهمایی پرشکوه دعوت شده بود.

روز دوم اکتبر، ناپلئون یوهان ولفانگ گوته، نویسنده و شاعر پرآوازه آلمانی را دعوت کرد، و احتمالاً برای تأکید بر اختلاف سطح عمده‌ای که می‌بایست بین بزرگ‌ترین فرمانروای جهان و بزرگ‌ترین شخصیت فرهنگی رقیب وجود داشته باشد، او را به هنگام صرف ناهار به حضور خود پذیرفت. بدین ترتیب، در تمام مدت گفتگوهایی که بین آن دو رد و بدل شد، گوته در برابر ناپلئون که به صرف غذا مشغول بود، سرپا ایستاده بود و در اطراف آنها، ژنرال‌ها، وزیران و پیک‌های ناپلئون در حال رفت و آمد بودند.

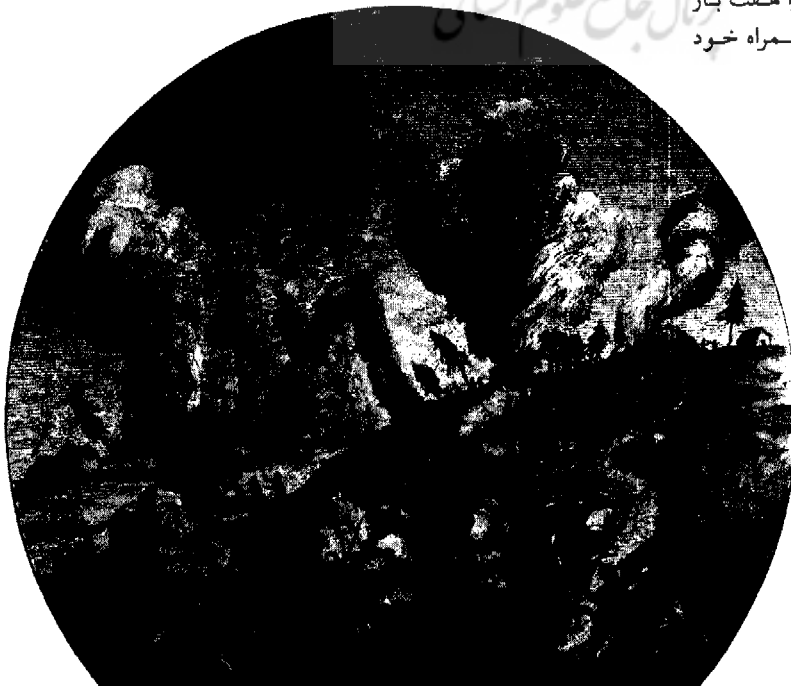
ناپلئون، نویسنده نامدار آلمانی را با عبارتی ستایش‌آمیز می‌پذیرد: «یک مرد واقعی!» در واقع، ناپلئون معتقد است که با بزرگ‌ترین نمایشنامه‌نویس آلمانی سر و کار دارد. ولی نمایندگان فرهنگی او در برلین اطلاعات نادرستی به او رسانده‌اند، چون کل آثار شیلر، دوست گوته، را هم به او نسبت داده‌اند!

گفتگوی تاریخی این دو شخصیت با سخنانی معمولی و بی‌اهمیت آغاز می‌شود. ناپلئون می‌پرسد: «چند سال دارید؟» پاسخ: «شصت سال». ناپلئون: «به نظر نمی‌آید. آیا بیشتر سوگنامه (تراژدی) می‌نویسید؟» گوته نمی‌داند چه جواب دهد و مردد می‌ماند. آنگاه ناپلئون شروع می‌کند به سخن گفتن از رنج‌های ورثه جوان - رمان عاشقانه‌ای که موجب شهرت جهانگیر گوته شد. در ضمن، امپراتور تأکید می‌ورزد که این رمان را هفت بار خوانده و حتی آن را در لشکرکشی به مصر همراه خود

داشته است. این واقعیتی است که ناپلئون بناپارت در طول لشکرکشی دراز مدت خود به مصر موجب حیرت بعضی از ژنرال‌های خود شده بود، چون او را در حال خواندن رمان‌های مختلف، و از جمله همین ورتگروته، غافلگیر کرده بودند، و دقیقاً پس از مطالعه همین رمان‌ها بود که امپراتور سخت از جا دررفته بود و با خشم فراوان دستور داده بود که این گونه ادبیات «حقارت‌انگیز» را جمع‌آوری کنند. زیرا ناپلئون تحمل آن را نداشت که ژنرال‌ها و دیگر سردارانش تحت تأثیر این نوع ادبیات زیاده از حد احساساتی رشادت و مردانگی خود را از دست بدهند.

با این وصف، ناپلئون بدون اشاره به این واقعه، در انتقاد از رمان گوته کوتاه نیامد و بخصوص به نکوهش از چیزی که به عقیده او «موجب تشمت ذهن» می‌شد پرداخت. به واقع، در میان دلایل گوناگون خودکشی ورتگر، قهرمان رمان گوته، غرور جریحه‌دار شده و عشق ناکام مانده او نقش اصلی را ایفا می‌نمایند. ناپلئون در ادامه انتقادهای خود بر این نکته هم تأکید ورزید که این دو احساس در اصل متناقض‌اند. گوته که اصولاً اهل جدل و اعتراض نبود، پاسخ داد که این نکته کاملاً به جا و قابل توجه به نظر می‌رسد و حتی اضافه کرد که ناپلئون نخستین کسی است که توجه او را به این تناقض جلب می‌کند.

سپس، گفتگو به تئاتر کشیده شد و امپراتور از گوته دعوت کرد که همان شب برای تماشای نمایشی که به







تلفظ می‌کرد. در این گفتگو، ناپلئون سخن از سرنوشت به میان آورد و این تعبیر ویژه از سرنوشت را بر زبان آورد که در تاریخ‌ها از آن بسیار یاد کرده‌اند: «سرنوشت یعنی سیاست».

اما، در همان شب، بلندترین گفتگوها بین ناپلئون و ویلاند روی داد که به دقت خطابه کوتاهی به زبان فرانسه تدارک دیده بود. ویلاند می‌دانست که ناپلئون عقیده او را نسبت به تاسیت، مورخ مشهور رومی، جویا خواهد شد، خاصه آنکه تاسیت بخش مهمی از شهرتش را مدیون بی‌اعتناییش به «سزار»ها بود، و ویلاند نیز در دفاع مستند و مدلل از تاسیت به هیچ روی فروگذار نکرد. برای یک بار هم شده باشد، ناپلئون خود را بازنده‌ای جوانمرد نشان داد و تمام حضار به کف زدن پرداختند. سرانجام کنگره با اعطای مدال‌ها و نشان‌های جنگی فراوانی پایان یافت.

روز چهاردهم اکتبر، سالگرد فتح بزرگ پنا ۱۸، ناپلئون آلمان را به سوی پاریس ترک گفت تا از آنجا به اسپانیا برود. از آن پس، چنان غرق در لشکرکشی‌های جدید، شورش‌های تازه، و جنگ‌های گوناگون بود که دیگر یادی از گوته نکرد. آنگاه نخستین شکست‌ها و سرانجام، فروپاشی امپراتوری فرا رسید. به هنگام بازگشت شتابزده

صحنه می‌رود حضور یابد و، اندکی بعد، در سلوک ملاحظت‌آمیز خود با گوته از این هم فراتر رفت و به او گفت: «به پاریس بیایید». این دعوت ناپلئون صرفاً از سر ادب و احترام نبود، بلکه اجرای مرحله‌ای از نقشه‌ای بود که امپراتور در ذهن خود می‌پروراند. ناپلئون در نظر داشت که نه فقط نیروهای نظامی و اقتصادی آلمان بلکه روشنفکران و بزرگان علم و ادب آن سرزمین را نیز به سوی پایتخت پرآوازه خود بکشاند. ناپلئون به خوبی از سودمندی اتحاد با دنیای فرهنگ برای تضمین سیطره بر تاریخ قرن آگاه بود.

#### «سرنوشت یعنی سیاست»

چند روز پس از ملاقات گوته و ناپلئون بناپارت، شرکت‌کنندگان در کنگره جهانی ارفورت به وایمار رفتند. امیر وایمار، پرنس شارل - اوگوست، شکار بزرگی به افتخار میهمانان بلند پایه خود ترتیب داده بود. چشم تزار الکساندر بسیار نزدیک بود و می‌بایست گوزن وحشی را به پنج متری او برانند تا بتواند به شکار بپردازد! در طول ضیافت شبانه در قصر امیر وایمار، ناپلئون باز هم گفتگوی کوتاهی با «گوت» داشت - ناپلئون نام گوته را «گوت»

از روسیه، ناپلئون شبی را در یکی از شهرهای کوچک آلمان گذرانند. پرسید: «کجا هستیم؟»  
— در وایمار، قربان.

فردای آن روز، پیش از آنکه به حرکت درآید، به میزبان خود گفت: «بروید سلام مرا به آقای گوت برسانید.»  
در آن موقعیت غمبار، ادای این جمله از سوی ناپلئون گواه بر احترامی حقیقی برای گوته بود، نه ستایشی که بعدها تاریخ‌نگاران به او نسبت دادند.

### نیچه: ملاقات گوته و ناپلئون را باید رفیع‌ترین قله تاریخ جهان دانست.

ملاقات گوته با ناپلئون که از دیدگاه بسیاری از آلمانی‌ها نوعی رسوایی شرم‌آور یا حتی نوعی «خیانت به وطن» محسوب می‌شد، از دید نیچه، متفکر مشهور آلمانی در قرن نوزدهم، «رفیع‌ترین قله تاریخ جهان» است. به اعتقاد نیچه: «در قرن نوزدهم تنها دو کتاب خوب وجود دارد - خاطرات سنت هلن ۱۹ و گفتگوهای گوته با اِکِرْمَن ۲۰. نیچه بزرگ‌مردان واقعی اروپا را چنین برمی‌شمارد: سزار، فردریک کبیر، ناپلئون، هومر، آریستوفان، لئوناردو داوینچی، و... گوته. در ضمن، نیچه از میان «نیاکان معنوی خویش» نیز از هراکلیتوس، امپدوکلس، اسپینوزا، و گوته نام می‌برد.

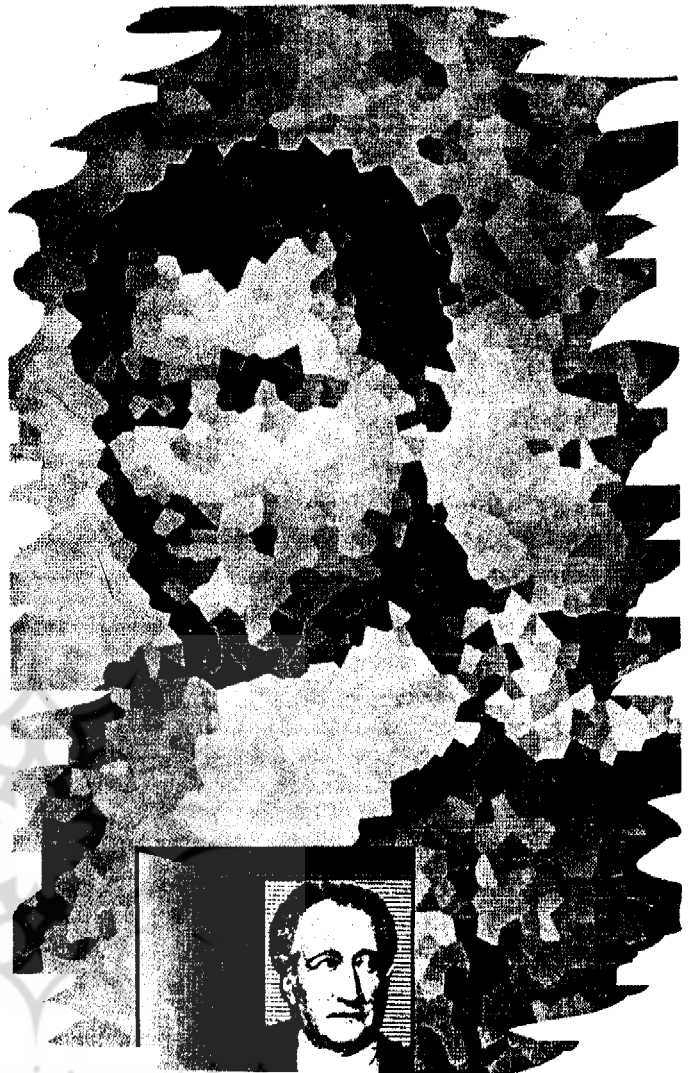
و بعدها کارل یاسپرس ۲۱ فیلسوف آلمانی، می‌گفت: «گوته برای ما نوعی نشانه جهت‌یابی و نوعی نمونه مثالی شرایط انسانی است، بدون آنکه مدل یا سرمشق باشد.»  
لودویگ وان بتهوون، آهنگساز نامدار آلمانی معاصر گوته که او نیز، لاقبل قبل از تاج بر سر نهادن ناپلئون، وی را به عنوان نماینده انقلابی رهایی‌بخش می‌ستود و سوگ‌نامه مشهور گوته، اِگْمونْت ۲۲، را به صورت اپرا به صحنه برد (۱۸۸۰)، ملاقاتی تاریخی با گوته داشت که تفاوت این دو شخصیت فرهنگی - تاریخی را به خوبی آشکار می‌سازد. این ملاقات در حضور امپراتریس اتریش روی داده و بتینا برتتانو ۲۳ شاعره آلمانی که در همان مجلس حضور داشته، جریان ماجرا را چنین وصف کرده است:

«... در میان انبوهی از شخصیت‌های والا مقام اتریشی و آلمانی که امپراتریس را احاطه کرده بودند، گوته در مرکز توجه همه حاضران قرار داشت، و نویسنده نامدار نیز با رفتاری مؤدبانه و توأم با فروتنی از این اظهار توجه تشکر می‌کرد. بتهوون نیز که در مجلس حضور داشت، آشکارا از این طرز رفتار گوته رنج می‌برد و سرانجام عقده

دل را گشود و رو به گوته گفت: «با این طرز رفتار مسلماً به هدف خود نخواهید رسید. برعکس، شما باید این جماعت پر زرق و برق را وادار سازید که به اهمیت شخصیت خاص شما پی ببرند. در غیر این صورت معلوم نیست که آنان چنین شعوری از خود نشان دهند. در این زمینه، ملاحظه فرمایید که من چگونه عمل کردم. قرار بود که به ارشیدوک رودلف درس بیانو بدهم، و او فکر کرده بود که بد نیست مدتی مرا در سرسرا معطل نگاه دارد. بعد، به محض آنکه پشت بیانو نشست با چنان شتابی او را به نواختن واداشتم که انگشتانش درد گرفت. ارشیدوک که ناراحت به نظر می‌رسد علت آن همه شتابزدگی و بی‌حوصلگی را از من پرسید، و من به او پاسخ دادم که آن قدر مرا در سرسرا معطل کرده است که دیگر فرصت وقت تلف کردن ندارم. و بعد، به او خاطر نشان ساختم که منتظر نگاه داشتن من مسلماً به قصد جلوه‌فروشی و خودنمایی بوده است، و بعد اضافه کردم: «با اعطای مدال و جایزه به اشخاص نیست که شما می‌توانید به اعتلای شخصیت آنها پردازید. شما می‌توانید بک وزیر یا یک صاحب منصب بسازید، ولی نه یک گوته، نه یک بتهوون». این حقیقتی است که آنها قادر نیستند آدم‌هایی مثل ما به وجود آورند و خودشان هم با همه اقتدارشان قادر به تقلید از امثال ما نیستند. بنابراین، آنها هستند که باید احترام بگذارند.»

گوته و بتهوون سرگرم صحبت بودند که امپراتریس و ارشیدوک‌ها و ملازمانشان فرا رسیدند. بتهوون به گوته گفت: «به بازوی من تکیه کنید و از من جدا نشوید، چون آنها هستند که باید کنار بروند و راه را برای ما باز کنند.»

ولی گوته، که با این طرز فکر میانه‌ای نداشت، اندکی رنجید و در حالی که بازوی خود را از چنگ بتهوون بیرون می‌کشید، کلاه گیس رسمی خود را از سر برداشت و مؤدبانه از سر راه امپراتریس و ملازمان رکابش کنار رفت. ولی بتهوون، برعکس، در حالی که دست‌هایش را پشت خود گره زده بود، با اشاره نامحسوسی شبیه به سلام از میان جمع نجیب‌زادگان و درباریان به راه خود ادامه داد. و همه با خم کردن احترام‌آمیز سر از راه او کنار رفتند. بعد، بتهوون ایستاد تا گوته که همچنان در برابر شخصیت‌های حاضر در مجلس سر تکان می‌داد، به او برسد و هنگامی که گوته به او رسید، بتهوون به او گفت: «منتظران ماندم چون احترام زیادی برایتان قائلم و شما هم شایسته چنین احترامی هستید، ولی واقعاً زیاده از حدّ به آنها احترام می‌گذارید.»



### گوته که بود و چه کرد؟

«من، روز بیست و هشتم اوت ۱۷۴۹ در فرانکفورت با طنین ناقوس‌های نیمروز زاده شدم، اما به سبب ناشیگری مامایی که مرا به دنیا می‌آورد، به حالت نیمه‌مرده پا به این جهان گذاشتم.»

گوته، شاعر، نویسنده و دانشمند آلمانی، در زندگی‌نامه‌ای که خود نوشته است، ماجرای تولد خویش را با عبارت یاد شده در بالا آغاز می‌کند و مادرش در یادداشت‌های خود می‌افزاید: «هنگامی که به دنیا آمد، مرده به نظر می‌رسید، بدون کوچک‌ترین اثری از حیات، و ما کمترین امیدی نداشتیم که این کودک مرده چشم به جهان بگشاید.» نوزاد کبود رنگ و تقریباً خفه شده را با مالش دادن ناحیه قلب با الکل به زندگی کشاندند او را ولفانگ نامیدند - ولفانگ گوته.

از این سال ۱۷۴۹ تا سال ۱۸۳۲ که گوته در هشتاد و سه سالگی چشم از جهان فرو بست، آثار زیادی به نظم و

نثر به وجود آورد که او را در یکی از پربار و پرهیجان‌ترین قرن‌های تاریخ اروپا به صورت شخصیت فرهنگی بلامعارض ادبیات و فلسفه آلمان درآورد.

از میان آثار گوناگون گوته، گذشته از نوشته‌هایی که زیر عنوان «آثار دوره جوانی» طبقه‌بندی می‌شود، می‌توان از رنج‌های ورتر جوان نام برد که رمانی پرسوز و گداز بود و در ۲۵ سالگی شهرتی جهانی‌گیر برای گوته فراهم آورد و واکنش‌های پدافندانه‌ای نه فقط در جهان ادب بلکه در جهان فلسفه و سیاست نیز برانگیخت. در ۱۷۷۹، گوته نمایشنامه ایفی ژنی در تورید را با الهام از سوگ‌نامه‌نویس یونان باستان اورپید، به رشته نگارش درآورد و سپس در ۱۷۸۷ آن را به نظم درآورد. اثر دیگر او، اگمونت بود که انباشته از هیجان‌ها و عواطف انسانی و میهنی بود که با الهام از جنگ‌های انفصال هلند در برابر مهاجمان اسپانیایی نوشت و بعدها آهنگساز نامور آلمانی، بتهون، آن را دست‌مایه یکی از اپراهای مشهور خود ساخت. سال‌های کارآموزی و سیر و سفر ویلهلم مایستر، عنوان اثر دیگری از گوته است (۱۸۰۱) که به صورت رمانی درباره دنیای تئاتر و سفرهای نمایشی یک گروه تئاتری عرضه شده بود، ولی مسئله اساسی همین رمان به تدریج در نقد و بررسی‌های اهل ادب و متفکران زمانه به صورت مسئله فلسفی تکوین و تحول آدمی درآمد که باید در مکتب پر عظمت جهان هستی به صورت کارآموز ابدی به سیر و سلوک خود ادامه دهد.

کشش‌های برگزیده ۲۴، عنوان عجیب اثری است که گوته در سال‌های سالخوردگی (۱۸۰۸ - ۱۸۰۹) نوشت و در وهله نخست ستایشی از علوم جدید است. موضوع این اثر اشاره مستقیمی است به پدیده‌ای که به موجب آن هر گاه دو عنصر مرکب تحت تأثیر نیروی جاذبه دو عنصر دیگر قرار گیرند، تجزیه می‌شوند تا ترکیب شیمیایی دیگری با دو عنصر آشوب‌زا تشکیل دهند. رمان گوته این پدیده شیمیایی را در متن روابط و احساسات انسانی جای می‌دهد.

ولی پرآوازه‌ترین اثر گوته مسلماً فاوست ۲۵ است که در تمام عمر در ذهنش لانه کرده بود. دکتر فاوست، دانشمند، عالم الهیات، استاد علوم خفیه، اخترشناس، کیمیاگر، و فیلسوف فیلسوفان در حقیقت اسطوره جوانی جاودان و اسطوره طغیان آدمی در برابر محدودیت‌های طبیعت بشری اوست که از قرون وسطی همواره در اروپا به روایت‌های گوناگون در آثار فلسفی و ادبی نمود یافته است. دکتر فاوست گوته، ضمن حفظ پاره‌ای از

ویژگی‌های شخصیتی این اسطوره دیرپا، در حقیقت تجسم اضطراب، تردیها و نگرانی‌های وجودی انسان عصر جدید در برابر توانایی‌های علم و عقل است یا، به عبارت دیگر، نوعی کشمکش درونی بین دنیای محسوس و محدود، از یک سو، و دنیای نامتناهی طبیعت نامحدود و جاودانه که پیوسته در حال «شدن» است.

ناپلئون بناپارت که رنج‌های ورتر جوان و خودکشی عاشقانه او را حقارت‌آمیز و دون شأن مردان واقعی می‌دانست، آن قدر فرصت نیافت که فاوست گوته را هم بخواند و درباره آن اظهار نظر کند، ولی هیتلر آشکارا اعلام کرد: «... من از گوته چندان خوشم نمی‌آید، ولی او را می‌بخشم چون شنیده‌ام که گفته است: «در آغاز عمل بود.» و چنین بود که آثار گوته به طرز معجزه‌آسا از تصفیه‌های رایج در آلمان نازی در امان ماند.

**گاه‌شمار رویدادهای عمده زمان گوته، از تولد تا مرگ**  
انقلاب کبیر فرانسه، فتوحات ناپلئون، فروپاشی امپراتوری ناپلئون و بازگشت خاندان بوربون‌ها به سلطنت از وقایع عمده صحنه اروپا در زمان حیات گوته بود، و او از محدود شخصیت‌های فرهنگی زمانه خود بود که همچون صخره‌ای در برابر امواج خروشان دریای حوادث پا بر جا ماند:  
۱۷۴۹ - تولد گوته / پایان جنگ‌های جانشینی در اتریش.

۱۷۵۵ - زلزله مشهور لیسبون (پرتغال)  
۱۷۵۶ - شروع جنگ‌های هفت ساله.  
۱۷۶۲ - ژان ژاک روسو، نویسنده فرانسوی، اثر مشهور خود قرارداد اجتماعی را منتشر می‌کند / کاترین دوم در روسیه بر تخت می‌نشیند.  
۱۷۶۳ - با عهدنامه پاریس، انگلستان سرزمین‌های کانادا و لویزیانا را از فرانسه و فلوریدا را از اسپانیا می‌گیرد.  
۱۷۷۰ - ظهور اولین چهار چرخه موتوردار در فرانسه.  
۱۷۷۵ - شروع جنگ‌های استقلال آمریکا.  
۱۷۸۱ - ایمانوئل کانت نقد عقل محض را منتشر می‌کند.

۱۷۸۳ - انگلستان با عهدنامه ورسای استقلال مستعمرات آمریکایی خود را به رسمیت می‌شناسد.  
۱۷۸۷ - تأسیس ایالات متحده آمریکا.  
۱۷۸۹ - فتح باستیل و شروع انقلاب کبیر فرانسه.  
۱۷۹۲ - تصرف کاخ‌های سلطنتی توپلری در پاریس و اعلام نظام جمهوری در فرانسه.

۱۷۹۳ - شروع «دوران وحشت» در فرانسه.  
۱۷۹۶ - لشکرکشی ناپلئون به ایتالیا.  
۱۷۹۸ - تولد «جمهوری رم».  
۱۷۹۹ - لشکرکشی ناپلئون به مصر.  
۱۸۰۰ - الکساندر ولتا، نخستین پیل الکتریکی را اختراع می‌کند.

۱۸۰۲ - عهدنامه صلح آمی‌ین که به موجب آن انگلستان از تمام فتوحات استعماری خود صرف‌نظر می‌کند.  
۱۸۰۴ - ناپلئون به عنوان امپراتور تاجگذاری می‌کند.  
۱۸۰۵ - پیروزی ناوگان انگلستان در ترافالگار / پیروزی ناپلئون در نبرد اوسترلیتز (اتریش) / انحلال امپراتوری آلمان / ناپلئون عنوان پادشاه ایتالیا را نیز به خود تخصیص می‌دهد و برای آنجا یک نایب‌السلطنه تعیین می‌کند.

۱۸۰۶ - کنفدراسیون راین به وجود می‌آید و شانزده پادشاه و امیر آلمانی پیمان اتحاد با ناپلئون می‌بندند.  
۱۸۰۷ - پیمان تیلسیت بین ناپلئون و تزار الکساندر روسیه: پروس از فهرست قدرت‌های بزرگ اروپایی محو می‌شود.  
۱۸۰۸ - لشکرکشی ناپلئون به اسپانیا.  
۱۸۱۰ - تأسیس دانشگاه برلین.  
۱۸۱۲ - لشکرکشی ناپلئون به روسیه.  
۱۸۱۳ - اتریش، پروس و روسیه متحد می‌شوند و در لایپزیگ ناپلئون را شکست می‌دهند.

۱۸۱۴ - کنگره وین.  
۱۸۱۵ - ناپلئون در واترلو مغلوب می‌شود. ایجاد «اتحاد مقدس» بر ضد فرانسه.  
۱۸۲۰ - نخستین حرکت‌های انقلابی در ایتالیا.  
۱۸۲۲ - میهن‌پرستان یونانی اعلام خودمختاری می‌کنند.  
۱۸۲۸ - جنگ روسیه و ترکیه.  
۱۸۳۰ - انقلاب ژوئیه در فرانسه.  
۱۸۳۱ - تصویب قانون اساسی ضد سلطنت استبدادی در بلژیک.  
۱۸۳۲ - اصلاحات پارلمانی در انگلستان / مرگ گوته.

\* من گفتگوهای مستند، برگرفته از «گوته»، مجموعه بزرگمردان ادبیات جهان، انتشارات پاری - ماج، پاریس، ۱۹۷۰.



## پانوشته‌ها:

است که در مکتب تئاتر کلاسیک فرانسه سه اصل اساسی را تشکیل می‌دادند.

۱۳. منظور ناپلئون از «نمایش پر عظمت» ظاهراً ملاقاتی است که قرار بود در ارفورت بین او و نیکلای اول تزار روسیه و چند تن دیگر از فرمانروایان اروپا رخ دهد.

۱۴. Tacite، مورخ رومی قرن اول میلادی، مؤلف چند اثر تاریخی و آثار دیگری همچون درباب آلمان، گفتگوی خطیبان، و جز اینها. سبک نگارش فصیح، متراکم و موجزش، تاسیت را به عنوان یکی از بزرگان نثر لاتینی در آورده است.

۱۵. Iphigénie، در اسطوره‌های یونانی، دختر آگاممنون که پدرش او را قربانی کرد تا رضایت خاطر خدایانی را که با وزاندن پادشاه مخالف ناوگان یونانی را در دریا متوقف کرده بودند جلب نماید. این اسطوره الهام‌بخش سوگ‌نامه‌نویس بزرگ یونان باستان، اورپید، در نگارش دو سوگ‌نامه بوده است: ایفی ژنی در اولیز و ایفی ژنی در تورید.

۱۶. Wurtemberg، امیرنشین سابق آلمان جنوب - غربی. امیر وورتمبرگ در سال ۱۸۰۵ عنوان پادشاه یافت و از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸ جزئی از امپراتوری آلمان بود. از ۱۹۵۱ به این سو، به صورت یکی از ایالت‌های آلمان فدرال درآمده است.

۱۷. Kotzbue (اوگوست فن)، نویسنده آلمانی متولد وایمار (۱۷۶۱ - ۱۸۱۹)، مؤلف نمایشنامه‌های پرماجرا، که در روسیه به سر می‌برد و به سبب «ناآرامی» به سیبری تبعید شده بود.

۱۸. Jena، شهری در شرق آلمان که ناپلئون در ۱۴ اکتبر ۱۸۰۶ ارتش پروس را در آنجا درهم شکسته بود.

۱۹. منظور «خاطرات ناپلئون بناپارت» به هنگام تبعید به جزیره سنت هلن است.

20. Eckermann

21. Carl Jaspers

22. Egmont

23. Betina Brentano

24. Die Wahlver Wandschaften

25. Faust

۱. Erfurt از شهرهای صنعتی آلمان شرقی. در سال ۱۸۰۸ میلادی، ناپلئون بناپارت امپراتور پرآوازه فرانسه، در این شهر ملاقاتی با تزار روسیه، آلكساندر اول به عمل آورد که چند تن از دیگر فرمانروایان اروپا نیز در آن شرکت داشتند. با وجود این، ملاقات و موافقتنامه‌های مربوط به آن، مانع شکل‌گیری پنجمین ائتلاف ضد ناپلئون نشد.

2. Daru.

3. Soult

۲. Christoph Wieland، نویسنده و شاعر آلمانی (۱۷۳۳ - ۱۸۱۳) که با اشعار و مقاله‌ها و داستان‌های کوتاه خود تأثیر عمیقی بر گونه به جای گذاشته بود.

۵. Talleyrand (شارل موریس دو) سیاستمدار و دولتمرد فرانسوی (۱۷۵۴ - ۱۸۳۸). اسقف کلیسای کاتولیک فرانسه در ۱۷۸۸، نماینده مجلس مؤسسان (۱۷۸۹)، سال انقلاب کبیر فرانسه، حرفه کلیسایی را ترک می‌گردد و از ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۶ به انگلستان و فرانسه می‌گریزد. سپس به فرانسه باز می‌گردد و به سمت وزیر امور خارجه برگزیده می‌شود و به رغم تغییرات پیاپی نظام حکومتی، تا پایان دوره امپراتوری ناپلئون بناپارت سیاست خارجی فرانسه را هدایت می‌کند. پس از سقوط ناپلئون نیز در نظام‌های سلطنتی بعدی بارها به وزارت خارجه باز می‌گردد و حتی به عنوان رئیس دولت انتخاب می‌گردد.

۶. Schiller، نویسنده آلمانی (۱۷۵۹ - ۱۸۰۵) مؤلف نمایشنامه‌های تاریخی و سراینده اشعار تغزلی و از جمله «سرود شادی» که بنهرون در آخرین بخش سمفونی نهم خود از آن استفاده کرده است. نمایشنامه‌های شیلر مظهر نوعی مصالحه بین سوگ‌نامه کلاسیک یونانی و نمایشنامه‌های شکسپیری است.

۷. Lessing، نویسنده آلمانی (۱۷۲۹ - ۱۷۸۱) در نقدهای خود تقلید از نمایشنامه‌های کلاسیک فرانسوی را محکوم کرد و ضمن تمجید از شکسپیر، با نمایشنامه‌های فلسفی که نوشت نوعی زیباییشناسی نمایشی جدید به وجود آورد.

۸. تاریخچه‌ای است که شیلر بین سال‌های ۱۷۹۱ و ۱۷۹۳ نوشته بود و ناپلئون برخلاف آنچه تظاهر می‌کند، چندان بی‌خبر از آثار آلمانی‌ها نیست.

۹. Weimar، شهری در شرق آلمان که در زمان سلطنت شارل - اوگوست (۱۷۷۵ - ۱۸۲۸) به صورت کانون روشنفکرانی درآمده بود که در اطراف گونه فعالیت می‌کردند.

۱۰. Müller (یوهان فن)، تاریخ‌نگار (۱۷۵۲ - ۱۸۰۹) و مؤلف تاریخ کنفدراسیون سویس.

۱۱. Rémusat (کتس دو)، نویسنده خاطرات دربار ناپلئون اول و بررسی درباب آموزش و پرورش زنان.

۱۲. منظور گونه وحدت زمان، وحدت مکان، و وحدت واقعه